

## در شهر قرار است که اوباش بگیرند\*

درباره سیدمحمدخان صنیع حضرت، از طرف داران دستگاه محمدعلی شاه که ۹ مرداد۱۲۸۸ به دست مشروطه طلبان اعدام شد



برای بار دوم مجلس را به توپ بیندند. سر سازگاری ندارند این شاه خود مختار عافیت طلب. صنیع حضرت هم یک جماعت اراذل را دور خودش جمع کرده آورده است چاله میدان و سنگلج. کتلل فرمان آتش می دهد و صنیع حضرت فرمان سرکوب مشروطه چی ها را. یکی توپ می اندازد و یکی عریده می کشد. از آن طرف باران آتش است و از این طرف، موج ترس پراکنی اوباش بر سر مشروطه طلبانی که میانه پارک امین الدوله وسط حلقه اراذل اسیر شده اند. ۲ تیر۱۲۸۷ که به شب می رسد، محمدعلی شاه پای نامه ای را مهر می زند که در آن صنیع حضرت به ریاست اداره قورخانه گماشته شده است، همان ساختمان عریض و طویل میدان توپخانه که محل ساخت و نگهداری و تعمیر تجهیزات جنگی بود. حالا سید محمد خان صنیع حضرت که تا دیروز بزرگ تر جمع اراذل بود و خودش در قورخانه کاری می کرد، شده است قورچی باشی، یعنی رئیس سلاح داران شهر.

## پنجم میدان توپخانه

یک سال از به توپ بستن مجلس می گذرد که صدای پای مشروطه خواهان از سمت اصفهان و گیلان به تهران می رسد. مشروطه طلب ها عین جویبارهای عجول، همگی در تهران به هم می رسند و خروش خشمشان عین بلا به دربار محمدعلی شاه می ریزد. اوضاع از دست حکومت در رفته است. تاج از سر شاه می افتد و قیای شاهی که از همان ابتدا به تنش زار می زد، به زمین شکست کشیده می شود. قدرت به دست مشروطه خواهان افتاده است. چراغ های مجلس مشروطه بار دیگر روشن شده و حالا نوبت به مجازات نفریه نفرکسانی است که هواخواه استبداد بوده اند. خوب که جای پای مشروطه طلب ها در ساختار قدرت سفت می شود، بساط محکومیت ها به پا می شود و همان اول کار، دادگاه حکم به اعدام چندین نفر می دهد. در این بین نام صنیع حضرت نیز در شمار اعدامی هاست. ۹ مرداد۱۲۸۸، نعش صنیع حضرت درحالی از چوبه دار آویزان شده که به جرم قتل میرزا مصطفی آشتیانی به مجازات رسیده است. صنیع حضرت حالا درست در همان نقطه از شهر برابر دیدگان مردم به دار آویخته شده است که روزی مستانه نامه ریاست بر اسلحه خانه را در دست داشت و مغرورانه قدم برمی داشت و به پاداش خون هایی که برابر مجلس به زمین ریخته بود، حکم ترفیع گرفته بود.

## چهارم پارک امین الدوله

تا پستان ۱۲۸۷ است. محمدعلی شاه خبر کرده صنیع حضرت را برگردانید، بشود دست راست کتلل ولادیمیر لیاخوف. می خواهند

\*مصرعی از سید بیابانکی

## یکم حرم عبدالعظیم حسنی

قحطی به شکلی به جان مردم افتاده که سر چند سیر شکر دعو است. در شهر پیچیده حاکم تهران دو تن از تجار را به فلک بسته است که چرا قیمت شکر را پایین نمی کشند. اروپایی هایی که تا دو روز پیش دست یافت های ایرانی را به چشم می کشیدند، حالا به واسطه انقلاب صنعتی، برای محصولات ایرانی پشت چشم نازک می کنند. کشاورزها جای گندم خشخاش می کارند و صادر می کنند. کار به جایی رسیده است که شاه مملکت برای یک سفر خارجی باید از بانک های جهانی قرض کند. فقر بیخ گلوی رعیت را سفت چسبیده است و این وسط پای تاجرها به شلاق حاکم های نالایق نوازش می شود. بازاری ها هم به نشانه اعتراض اعتصاب کرده اند و کرکره دکان ها را کشیده اند پایین. مجلس را هم به توپ بسته اند و حالا چند تن از علما به علاوه مصطفی آشتیانی آمده اند بست نشسته اند داخل حرم عبدالعظیم حسنی تا علیه آشوبی که شخص محمدعلی شاه به پا کرده است، تحصن کنند. صدایشان بالا گرفته است و مردم دارند دسته دسته به جریانشان ملحق می شوند که صدای مصطفی آشتیانی با شلیک چهارگلوله از سوی محمدخان صنیع حضرت خاموش می شود. پاییز است، پاییز۱۲۸۵.

## دوم میدان بهارستان

کار دربار به جایی رسیده است که اراذل و اوباش را پیش می اندازد برونند برابر مشروطه خواهان بایستند. محمدعلی شاه سر پرسودایی دارد و می خواهد دستگاه خودمختار خودش را داشته باشد. اما مجلسی ها موی دماغش شده اند. صنیع حضرت را جلو انداخته است با یک مشت الواط دائم الخمر برود میدان بهارستان، چوب بیندازد لای چرخ مشروطه خواهان و مجلسی ها صنیع حضرت هم با یک گردان از خودش شورشی تر آمده وسط میدان بهارستان چادر زده است. روزها با آتش و جلو می گذرد، شب ها به شراب و مستی. این بین هم گاهی عریده ای چیزی است تا مجلسی ها را بترسانند. روز سوم تجمع کار می کشد به تیراندازی و هیا هو. بار دیگر بوی باروت از سمت مجلس بلند می شود. پاییز است، پاییز۱۲۸۶.

## سوم کلات نادری

خبر رسیده محمدعلی شاه با مشروطه طلب ها دست آشتی داده



آزاده چشمه سنگی نویسنده

## تافته

## جدا تافته

## دیوانه ای که حرف حساب توی گوشش نمی رود

## بیخ گوش ترامپ

در ماه های اخیر، عرصه سیاست ایالات متحده، دوباره برای جولان عجیب ترین رئیس جمهور سال های اخیر این کشور هموار شده و در این میان، یک ترور عجیب تر، مرد گستاخ سیاست آمریکا را در موضعی تاریخی قرار داده است. هنوز معلوم نیست که در کتاب های تاریخ درباره آن تیری که به گوش ترامپ خورد و گذشت، چه خواهند نوشت. آن تیری که در آن ترور نافرجام شلیک شد، می تواند امضایی بر سندر ریاست جمهوری او باشد، اما از سوی دیگر، جناح مقابل، یعنی حزب دموکرات، پس از آن واقعه به خودشان آمده اند و پیرمردی که مشاعرش رو به زوال است، از کارزار انتخاباتی کناره گرفت تا فرد پرامیدتری پنجه در پنجه ترامپ بیفکند.



روزنامه نگار محمد عزیز سوز

## تهدیدات پوچ

ترامپ قصد ندارد دست از تهدیدهای پی در پی علیه ایران بردارد. اوزمانی تهدید کرده بود که مراکز فرهنگی ایران را هدف قرار می دهد، اما کیست که نداند این تهدیدها صرفاً یک بازی سیاسی هستند. در نظر مردم جهان اما، این تهدیدها، به مثابه زنگ خطری جدی تلقی می شوند که ممکن است یقه هر کشور دیگری را هم بگیرد. در این بازی جنگ زرگری، ترامپ با تهدیدهایش علیه ایران، همچنان سعی دارد خود را به عنوان یک قهرمان ملی معرفی کند، اما تهدید به نابودی مراکز فرهنگی ایران، چیزی بیش از یک نمایش خنده دار نبود. جهانیان با شنیدن این تهدیدات، نگران از دست رفتن آثار فرهنگی و تاریخی شدند که برای همه بشریت ارزشمندند.

ترامپ که کاری جز تهدید کردن بلد نیست، در پاسخ به احتمال سوء قصد از سوی ایران، یک پست گذاشته و اعلام کرده که اگر ایران چنین عملی را انجام دهد، امیدوار است که آمریکا ایران را نابود کند. او حتی رهبران آمریکا را تهدید کرده که اگر این طور نشود، آن ها ترسوهایی بی دل و جرئت جلوه خواهند کرد. این تهدیدات، بیش از آنکه جدی باشند، نمایشی از گستاخی ترامپ است. رئیس جمهوری که قصد دارد روی رای آمریکایی های تندرو و بنیادگرا سوار شود و به کاخ سفید برسد.

## ترور هالیوودی

در گوش های ترامپ، تجوهایبی از دنیای سیاست زمزمه می شوند و او حالا شنونده بزرگ ترین جنجال ها و رسوایی هاست. این گوش خاص، همچون آنتنی برای جذب هر نوع جنجال و رسوایی عمل می کند. از تهدیدهای خنده دار علیه ایران تا تازه ترین داستان های ترور، ماجرای ترور ترامپ همچون موجی عظیم بر سواحل سیاست آمریکا فرود آمد. این حادثه، بیشتر واثر گذارتر از یک فیلم هالیوودی، پیامدهایی برای او به همراه داشت. بر خلاف انتظارها، این واقعه موجب تقویت شانس او برای بازگشت به کاخ سفید شد. سخت است که بتوانیم خودمان را در این مورد قانع کنیم که کناره گیری جوبایدن (کسی که ترامپ با تمسخر او را جو خواب آلود خطاب می کرد) ربطی به ترور نافرجام ترامپ ندارد. در این نمایش هالیوودی، صحنه ای از سوء قصد به جان ترامپ رقم خورد که بیش

## «مهمانی خانه ما»، مهمان صحنه



## عکس روز

تئاتر «مهمانی خانه ما» به کارگردانی حمید کیانیان این شب ها در تماشاخانه استاد حسین نوری میزبان علاقه مندان به هنر نمایش است. سیدمحمد مداح حسینی و مهشید شریفی از بازیگران این اثر نمایشی هستند.

عکس: حدیث قفیری/شهرآرا



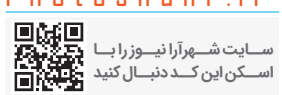
- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید مسعود طالع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۱-۵ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۵۱
- نمایر: ۰۳۸۴۹۰۳۸۴-۵۱
- روابط عمومی: ۰۳۸۴۸۳۷۵۲-۵۱
- شماره پیامک: ۷۷۸۹۰۳۰۰

SHAHRRARANEWS.IR

شنبه

Mashhadchehreh.ir

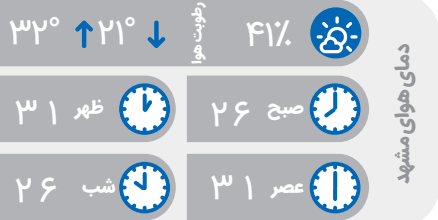
Photoshahr.ir



سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید



ميثاق نامه اخلاق حرفه ای



- اذان ظهر: ۱۱:۳۷:۵۹ نیمه شب شرعی: ۲۲:۴۸:۴۴
- غروب آفتاب: ۱۸:۳۸:۴۵ اذان صبح فردا: ۰۲:۵۹:۵۳
- اذان مغرب: ۱۸:۵۸:۰۵ طلوع آفتاب فردا: ۰۴:۳۸:۰۱

## کارتون شهر



رضا جنگی ساکنان محله پنچتن مشهد از بوی تعفن فاضلاب به ستوه آمده اند.

## استوری گرام

## حکایت حکیم چاقوکش و پیرزن جوراب فروش

افتاد و گفت: اگر پسرم اینجابد، شمارا ادب می کرد. در این هنگام حکیم کفش را به یکی از مردان داد و به سرعت جلوفت و پیرزن را از زمین بلند کرد و با صدای «فرمون، گفت: ننه، کی بساط تورو توی جوب ریخته؟ بگو تا شیکمش روسفره کنم! بعد چاقوی دسته سفید زنجانیش را از جیبش بیرون آورد.



شاعر و نویسنده امیر مجیدی راجه

جوراب فروش های مجاور وقتی این صحنه را دیدند، از هیکل حکیم ترسیدند و به سرعت جوراب های پیرزن را از داخل جوی بیرون آوردند و جلو او گذاشتند و جوراب های خودشان را نیز به او دادند و گفتند: ما را ببخش و جوراب های ما را هم به هر قیمتی که دوست داری، بفروش. سپس سوار موتورها و وانت هایشان شدند و رفتند. وقتی دوباره مشتری ها گرد پیرزن جمع شدند، حکیم از بین جمعیت نزد مردان بازگشت. مرید کیف کش گفت: ای حکیم، آیا به راستی ایشان والده شما هستند؟ حکیم گفت: می توانست باشد. می توانست والده آن جوراب فروشان هم باشد، چرا که بنی آدم اعضای یک پیکرند. وی افزود: اما برای آنکه مورد ظلم قرار نگیریم، حتما نباید فرزند درشت هیکل چاقوکش داشته باشیم. وی بار دیگر افزود: هرچند اگر داشته باشیم، بهتر است.

در روزگاران گذشته حکیمی زندگی می کرد که بر خلاف بیشتر حکما، علاوه بر کمالات روحی به کمالات جسمی نیز توجه داشت. او حکیمی ورز شکار و درشت هیکل بود. یک روز که حکیم همراه با مریدانش مشغول عبور از میدان اصلی شهر بود، در ضلع شرقی میدان با دست فروشانی روبه رو شد که مانند لباس خانه و ظرف پلاستیکی و عود و گلدان کاکتوس و کاسه و شقاب و قابلمه و تابه و جوراب گیاهی و روسری و شال و چیزهای دیگر می فروختند. ناگهان حکیم و مریدان متوجه شدند که دور یکی از دست فروشان شلوغ تر از بقیه دست فروشان است و مردم از او بیشتر از بقیه دست فروشان خرید می کنند. جمعیت را شکافتند و نزدیک شدند و پیرزنی را دیدند که جوراب می فروخت و آنجا که قیمت جوراب هایش نصف قیمت جوراب های جوراب فروشان مجاور بود، مردم از او جوراب می خریدند و به جوراب فروشان اطراف اعتنا نمی کردند.

در این لحظه حکیم تصمیم گرفت حکمتی در باب فواید ازان فروشی بگوید که جوراب فروشان مجاور که از این وضعیت به تنگ آمده بودند، به بساط پیرزن حمله کردند و جوراب های او را داخل جوی ریختند و مانع کسب او شدند. پیرزن که ضعیف و فروتن بود، به گریه